

باسمه تعالی

عنوان کرسی: ضرورت وجود دائمی امام در منابع فریقین

ارائه دهنده: دکتر توفیق اسداف (استادیار جامعه المصطفی العالمية)

ناقد اول: حجت الاسلام شعبان داداشی (استادیار جامعه المصطفی العالمية)

ناقد دوم: حجت الاسلام دکتر عزالدین رضانژاد (استاد جامعه المصطفی العالمية)

مدیر کرسی: حجت الاسلام دکتر سید حسین شفیعی دارابی (استادیار جامعه المصطفی العالمية)

مکان: دانشگاه مجازی المصطفی

زمان: سه شنبه (۱۲ اردیبهشت ۱۴۰۲)، ساعت ۱۲:۳۰-۱۰:۳۰

در این کرسی که با تلاوت آیاتی از کلام الله مجید آغاز گردید، در ابتدا مدیر کرسی با ارائه ضوابط و نحوه مدیریت کرسی به تبیین مسئله پرداختند و سپس از دکتر اسداف به عنوان ارائه دهنده کرسی درخواست نمودند که مطالب خود را ارائه نمایند. در ادامه، ارائه دهنده دکتر اسداف به بررسی رویکرد مدنظر خویش نسبت به موضوع کرسی پرداختند و موضوع را به شرح زیر بررسی نمودند:

بنابر آموزه های قرآن کریم و مکتب اهل بیت (ع) امام دارای ملکاتی مانند عصمت و علم لدنی است که با ذات امام همراه بوده و او را از هرگونه قول یا فعل باطل مصون می دارد و با وجود چنین قدرتی، هیچ حقیقتی بر او مجهول نمی ماند و بدون شک هیچ کس غیر از خداوند متعال نمی تواند معصوم بودن و عالم به غیب بودن فردی را تشخیص دهد. فقط خداوند عالم است که از تمام واقعیات خبر دارد؛ چنانچه قرآن کریم می فرماید: (وربک یعلم ما تکن صدورهم وما یعلنون)؛ و خدای تو می داند آنچه را که دل‌های مردم مخفی می کند و آنچه را که آشکارتر می نماید. همچنین می فرماید: (الله أعلم حیث یجعل رسالته)؛ و خدا دانایتر است که رسالت خود را در کجا قرار دهد.

بر این اساس، باید امام امت از طرف خدای متعال برگزیده شود؛ یعنی فقط خداوند است که هرکسی را که دارای این مقام بدانند، برای مردم امام قرار می دهد؛ همان گونه که برخی از آیات قرآن کریم هم بر این مطلب دلالت دارند، خداوند میفرماید: (قال إنی جاعلک للناس إماما)؛ پروردگارش فرمود: همانا من تو را برای مردم امام و پیشوا کردم. همچنین می فرماید:

(قال لا ینال عهدی الظالمین)؛ پروردگارش فرمود: عهد (امامت) من به ستمگران نمی رسد. خداوند در آیات دیگر، جعل مقام امامت را به خودش نسبت داده و از غیر خودش نفی کرده است و این امر معنایش آن است که هیچ کس غیر از خداوند حق ندارد در مسأله نصب امام دخالتی داشته باشد. و حقیقت این مسأله را انبیا و اولیای الهی به خوبی می دانستند، و به همین خاطر بود که وقتی حضرت موسی (ع) خواست که حضرت هارون (ع) جانشین او شود، از خدای متعال درخواست کرد که برادرش هارون (ع) را به این مقام نصب کند. (واجعل لی وزیرا من أهلی هارون أخی)؛ و وزیری از خاندانم برای من قرار ده؛ برادرم هارون را.

اکنون بحث در این است که آیا وجود چنین امامی در هر زمانی واجب است؟ یعنی آیا ضرورت دارد که برای هر زمانی باز از طرف خدا امام منصوب شود؟ بنابر مفهوم برخی از آیات قرآن کریم، خداوند متعال هیچ گاه زمین را بدون امام هدایتگر نمی گذارد. این مسأله در آیات شریفه به صورت های مختلف مطرح شده است که ما در این جا بعضی از آنها را با استناد به قرآن و تفاسیر فریقین یاد کرده و به بررسی دلالتشان خواهیم پرداخت.

الف. بررسی دلالت آیه «انذار»

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید: (إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ)؛ تو فقط بیم دهنده ای و برای هر قومی هدایت کننده ای هست. از این آیه دو مطلب استفاده می شود:

۱. پیامبر اعظم (ص) مأمور به هشدار، ترساندن و انذار مردم از روز قیامت بود؛

۲. خدای متعال برای هر قومی یک هدایت کننده ای منصوب کرده است.

بحث ما در اینجا همان هادی است که در هر عصر و زمان از سوی خداوند متعال منصوب می شود. این هدایتگری را که در آیه مذکور ذکر شده، به دو دلیل نمی توان به علمای اقوام تفسیر کرد. دلیل اول: در هر زمانی برای هر قومی علما و دانشمندان متعددی وجود دارد، نه یک هدایتگر؛ در حالی که آیه کریمه از ضرورت وجود یک هادی صحبت می کند. دلیل دوم: چون کلمه «هاد» در آیه شریفه مطلق است، معنایش این می شود که در هر زمانی یک هادی وجود دارد که در هر مسأله ای ما را به امر الهی هدایت می کند و هیچ اشتباهی در هدایتش وجود ندارد؛ در حالی که ما نه عقلا و نه شرعا به عدم اشتباه هیچ عالمی قائل نیستیم؛ چنان که از آیات دیگر نیز همین مطلب استفاده می شود. خداوند می فرماید: (وجعلناهم أئمةً یهدون بأمرنا) و ما آنان را امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کنند. همچنین در آیه ای دیگر می فرماید: (وجعلنا منهم أئمةً یهدون بأمرنا لما صبروا)؛ از آنان کسانی را به خاطر صبری که پیشه کردند، امام قرار دادیم. آنان (مردم) را به امر ما هدایت می کنند.

از آیات یاد شده استفاده می شود که هدایت مردم بر عهده امامانی است که از جانب خداوند انتخاب شده اند و بدون شک هر امامی که هادی به حق است، بیش از همه به مقام خلافت و امامت لایق است؛ چنانچه خداوند متعال می فرماید:

(أفمن يهدى إلى الحق أحق أن يتبع أمّن لا يهدى إلا أن يهدى فما لكم كيف تحكمون)؛ آیا کسی که هدایت به سوی حق می کند، برای پیروی شایسته تر است، یا آن که خودش هدایت نمی شود، مگر اینکه هدایتش کنند؟ به شما چه شده؟ چگونه داوری می کنید؟ مفاد این آیه شریفه بیانگر آن است که باید از کسی تبعیت کرد که خود هدایت یافته و سزاوار پیروی باشد و کسی که خودش هدایت نیافته، دیگر نمی تواند دیگران را هدایت و راهنمایی کند.

آیه «انذار» در روایات

اگر نگاهی به روایاتی که در این مورد در منابع معتبر شیعه و اهل سنت نقل شده داشته باشیم، مسأله بیش از این روشن خواهد شد. در اینجا به عنوان نمونه برخی از این احادیث از طرق اهل سنت عرضه می شود:

۱. جلال الدین سیوطی در تفسیر الدر المنثور نوشته است که عبد الله بن احمد، وابن ابی حاتم، وطبرانی و حاکم وابن مردویه وابن عساکر از علی بن ابی طالب روایات کرده اند که در تفسیر آیه (إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) فرموده: رسول الله المنذر، وانا الهادی؛ رسول خدا انذاردهنده ومن هدایتگرم.

۲. در برخی تفاسیر اهل سنت آمده است لما نزلت (إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) وضع رسول الله (ص) یدیه علی صدره، فقال: انا المنذر وأوماً بیده الی منكب علی فقال: انت الهادی یا علی! بک یهدی المهتدون من بعدی؛ هنگامی که آیه (إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) نازل شد، پیامبر (ص) دستش را بر سینه خود گذاشت و فرمود: من انذاردهنده ام، وبا دستش به شانه علی اشاره کرد و فرمود: هدایتگر تو هستی علی، پس از من هدایت یافته گان به وسیله تو هدایت می شوند.

۳. عالم بزرگ اهل سنت فخر رازی در مفاتیح الغیب در تفسیر همان آیه، سه دیدگاه را از زبان مفسران نقل می کند که بنابر دیدگاه سوم، «منذر» رسول خدا (ص) و «هادی» علی (ع) است. سپس از ابن عباس چنین نقل می کند: وعلم أن أهل الظاهر من المفسرين ذكروا هاهنا أقوالاً:... المنذر النبي والهادی علی. قال ابن عباس (رضی الله عنه): وضع رسول الله (ص) یدیه علی صدره، فقال: أنا المنذر ثم أوماً إلی منكب علی (رضی الله عنه) وقال: «أنت الهادی یا علی! بک یهدی المهتدون من بعدی»؛ اهل ظاهر از مفسران در تفسیر این آیه نظرات متفاوتی دارند. (بنابر یک نظر) منذر پیامبر و هادی علی است. از ابن عباس نقل شده است که پیامبر (ص) دستش را بر سینه خود گذاشته و فرمود: من انذاردهنده هستم، آنگاه به علی بن ابی طالب اشاره کرد و فرمود: تو هدایت کننده ای علی، وبعد از من هدایت شوندگان به وسیله تو هدایت می شوند. علامه طباطبایی (رحمه الله) در این مورد که «منذر» پیامبر (ص) و «هادی» علی (ع) است، می فرماید: «از طرق اهل سنت در این باره روایات بی شمار دیگری آمده است»؛ همچنین در همان جا می فرماید: شمول آیه شریفه به علی (ع) از باب جری بر مصداق است، که از همین باب بر

باقی ائمه (ع) نیز جریان می یابد و مقصود از روایاتی هم که نزول آیه را در حق علی (ع) می دانستند، همین جری است.

ب. بررسی دلالت آیه «بامامهم»

خداوند متعال می فرماید: (یوم ندعوا کلّ أناس یا مامهم فمن أوتی کتابه بیمینه فأولئک یقرءون کتابهم ولا یظلمون فتیلا)؛ یاد کن روزی را که هرگروهی از مردم را با امامشان (پیشوایشان) فرامی خوانیم و هرکسی نامه اعمالش به دست راستش داده شود، پس آنان نامه اعمالشان را می خوانند و کمترین ستمی نخواهند شد. در تمام زمان ها مردم چند دسته اند: مؤمن، کافر، مشرک و منافق. بنابر اطلاق آیه مذکور، در هر زمان برای هرکسی و هرگروهی پیشوایی هست که آنان روز قیامت با پیشوای خود محشور می شوند؛ مؤمنان با امام خود و کافران با امام خود. امام مؤمنان کسی است که مردم را به امر الهی هدایت کند، چنان که آیاتی از قبیل (ولکلّ قوم هاد) و (وجعلناهم ائمه ینهدون بأمرنا) این مسأله را روشن تر می کنند و اولین مصداق امام هدایتگر بعد از پیامبر (ص) را در تفسیر آیه انذار و هدایت بیان نمودیم.

اما احتمالات دیگری که در آیه ۱۲ سوره «اسرا» داده شده است؛ به این بیان که «امام» در آیه مذکور به معنای «لوح محفوظ» و یا «کتاب مشتمل بر شریعت» است، به دلایل زیر درست به نظر نمی آید:

۱. آیه کریمه، امام را به جمعیت ها نسبت داده و فرموده است: «بامامهم». (با امامشان)؛ لذا نمی توان مراد از «امام» در آیه مورد بحث را به معنای لوح محفوظ گرفت؛ زیرا در آیه ۲۱ سوره «یس» لوح محفوظ را یک امام نامیده که دومی ندارد، و مخصوص به طائفه معینی نیست.
۲. ظاهر آیه کریمه این است که آیه مورد بحث، تمامی مردم-اعم از اولین و آخرین-را شامل می شود؛ در حالی که اولین کتاب آسمانی مشتمل بر شریعت تازه کتاب نوح بود و قبل از آن کتاب دیگر نبوده است. از اینجا معلوم می شود که نمی تواند مراد از امام در آیه مورد بحث را کتاب گرفت؛ زیرا برای اینکه لازمه اش این می شود که امت های قبل از نوح، امام نداشته باشند؛ چون کتاب نداشتند، و حال آنکه ظاهرش این است که آنها هم امام داشتند.
۳. بر اساس روایات فریقین، «امام» در آیه مورد بحث، به معنای مقتدا از جنس بشر است. مثلاً «الدرالمنثور» در تفسیر همین آیه می گوید: ابن مردویه از علی (ع) روایت نقل کرده که فرمود: «رسول خدا در معنای آیه (یوم ندعوا کلّ أناس یا مامهم) فرمود: هر قومی، از امام زمانش واز کتاب پروردگارش واز سنت پیغمبرش پرسش می شود.

ج. بررسی دلالت آیه «هدایت»

خداوند متعال می فرماید: (وممن خلقنا أمه ینهدون بالحقّ و به یعدلون)؛ واز کسانی که آفریده ایم، امتی (گروهی) هستند که به حق هدایت می کنند و به آن حکم می کنند. این آیه مبتنی بر امتنان و مرزده است؛ که خداوند بر حسب نظام تعلیم و تربیت

سلسله بشر، امت و گروه شایسته ای را آفریده و برانگیخته است که جامعه بشر را به سوی حق دعوت نمایند و بنابر روایاتی که از طریق فریقین نقل شده (و در همین بحث به آنها اشاره خواهد شد)، معلوم می شود که منظور از امت در آیه شریفه، امت اسلامی است؛ لیکن بدون شک نمی توان این امت را به معنای همه پیروان دین اسلام تفسیر کرد؛ زیرا در آیه مذکور، صفت هدایت کردن و به حق حکم نمودن که به امتی نسبت داده شده است، شامل تمام مسلمانان نمی شود؛ به دلیل اینکه خیلی از مسلمانان، نه دیگران را به حق هدایت می کنند و نه دائماً بر اساس حق حکم می نمایند. بلکه این دو صفت فقط عده محدودی از مسلمین را در بر می گیرد. به تعبیر علامه طباطبایی امت در آیه کریمه، توصیف کل به بعض می باشد؛ مانند دو آیه ذیل: (ولقد آتینا بنی اسرائیل الکتاب والحکم والتبوة)؛ ما بنی اسرائیل را کتاب (آسمانی) و حکومت و نبوت بخشیدیم. (وجعلکم ملوکا)؛ شما را پادشاه قرار دادیم. در دو آیه یاد شده، خداوند مقام نبوت و پادشاهی را که نصیب افراد خاصی شده بود، به کل نسبت می دهد.

«امت» در آیه «هدایت»

اما در اینکه منظور از «امت» در آیه «هدایت» چه گروهی از مسلمانان هستند، بحث شده است؛ لیکن از اطلاق خود آیه می شود فهمید که این گروه پیوسته از تعلیمات غیبی بهره مند هستند؛ زیرا هدایت مطلق به حق، عبارت است از دعوت جامعه بشری به خداپرستی و تعلیم اصول و قواعدی که مردم را به سعادت و قرب رحمت پروردگار برساند و نیز لازمه هدایت به حق، آن است که بر اثر علم به ظاهر و باطن قرآن، مردم جهان را به پیروی از برنامه آن دعوت نموده، طریق سپاسگذاری و غرض از خلقت را به مردم یادآوری نمایند و گروهی را که در جستجوی حقیقت بوده و گم گشته اند، با آیات معجزه آسای قرآنی؛ هدایت نمایند. همچنین آنها عدالت را به شکل کامل رعایت می کنند (وبه يعدلون) عدالت در واقع حد وسط بین افراط و تفریط است و اقسامی دارد: عدالت در عقاید، عدالت در اخلاق، عدالت در قضاوت، عدالت در معاشرت و... (عدالت در تمام امور). پس تمام افعال آنها حقی است که از حق سرچشمه می گیرد. در تفاسیر فریقین آمده است که پیامبر اعظم (ص) در تفسیر آیه «هدایت» فرمودند: «این امت من هستند که احکام، دستورات و عطاها و دادوستدهای آنان بر پای حق استوار می باشد». (۲۱) چنان که می بینید، پیامبر (ص) در حدیث فوق، کارهای امت را بدون قید و شرط حق معرفی کرده است. در این صورت، به یقین منظور از امت مذکور، فقط امام معصوم (ع) می تواند باشد که تمام احکام، دستورات و کارهایش بر اساس حق است. چنان که در روایات معتبر همین مسأله مورد توجه قرار گرفته است؛ مثلاً در «شواهد التنزیل» از ابن عباس چنین نقل شده است:

(وممن خلقنا أمة) قال: یعنی من أمة محمد أمة، یعنی علی بن ابی طالب. (یهدون بالحق) یعنی یدعون بعدک یا محمد إلی الحق. (وبه يعدلون) فی الخلافة بعدک، ومعنی الأمة: العلم فی الخیر، نظیرها: (إن إبراهیم کان أمة) یعنی علما فی الخیر،

معلما للخیر)؛ ابن عباس در تفسیر آیه (وَمَنْ خَلَقْنَا أُمَّةً) گفته است: یعنی از امت محمد امتی هست که مراد، یعنی علی بن ابی طالب. (یهدون بالحق) یعنی: ای محمد! بعد از تو (اوست که) به حق دعوت می کنند، (و به یعدلون)، بعد از تو در خلافت، عدالت را حکم می کنند.

تفسیر «امت» به اهل بیت (ع) و شیعیان

در بعضی از روایات شیعه می بینیم که در تفسیر آیه هدایت، «امت» علاوه بر اهل بیت (ع)، به شیعیان هم تفسیر شده است؛ مثل حدیث ذیل: عن علی (ع): تفترق هذه الأمة علی ثلاث وسبعین فرقة، اثنتان وسبعون فی النار، وواحدة فی الجنة، وهم الذین قال الله تعالی: (وَمَنْ خَلَقْنَا أُمَّةً یهدون بالحقّ و به یعدلون) وهم أنا وشیعتی. از علی (ع) نقل شده است: این امت به هفتاد و سه فرقه تقسیم می شوند که هفتاد و دو تای آنها اهل آتش فقط یکی از آنها بهشتی هستند. اینها کسانی هستند که خدای متعال در موردشان فرمود: (وَمَنْ خَلَقْنَا أُمَّةً یهدون بالحقّ و به یعدلون) وآنان من وشیعیان من هستند. البته باید توجه داشت که ممکن است منظور، تقسیم هدایت و قضاوت به دو شکل باشد:

۱. هدایت و قضاوت بدون خطا که فقط شامل امامان معصوم (ع) می باشد؛

۲. هدایت و قضاوت کم خطا که شامل شیعیان عالم و عادل می باشد.

بنابراین، قدر متیقن از مصادیق آیه مذکور، امامان معصوم (ع) می باشند که در زمان های مختلف وجود دارند؛ چرا که فقط آن حضرات می توانند در هدایت مردم به حق، هیچ اشتباه و خطایی نکنند و در قضاوتشان به حق حکم نمایند؛ چنان که از خود آیه هم می شود همین مطلب را استفاده کرد. مثلاً فعل «یهدون» در آیه مذکور مطلق و بدون قید خطا و نسیان بیان شده است. پس آیه هدایت در مرحله اول شامل هادیان معصوم می شود که خداوند متعال در مورد امامت آنها این گونه فرموده است: (أفمن یهدی إلى الحقّ أحقّ أن یتبعه أمن لا یهدی إلا أن یهدی فما لکم کیف تحکمون)؛ آیا آن که به حق راه می نماید، به متابعت سزاوارتر است، یا آن که به حق راه نمی نماید و خود نیز نیازمند هدایت است؟ شما را چه می شود؟ چگونه حکم می کنید؟

استمرار هدایت امامان معصوم

نظر به اینکه جمله (یهدون بالحق) به هیئت مضارع بوده و دلالت بر صفت هدایت به طور استمرار دارد، بر هیچ یک از پیامبران گذشته و اوصیاء آنها قابل انطباق نیست؛ زیرا مدت دعوت آنان محدود بوده و پایان یافته است. بدین نظر، آیه به طور صریح درباره رسول اکرم (ص) و اوصیای بعد از او در هر زمان دلالت می کند؛ زیرا طنین ندای مکتب قرآن در اقطار جهان، بر عهده رسول اکرم (ص) و اوصیای او گذاشته شده است. چنان که در تفاسیر اهل سنت هم در تفسیر همان آیه، از رسول خدا (ص) روایتی نقل شده است که دلالت بر ضرورت وجود امام تا نزول حضرت عیسی (ع) می کند که شروع حکومت

حضرت مهدی (عج) می باشد: از «ربیع» درباره (وممّن خلقنا أمة يهدون بالحقّ) نقل شده است که رسول الله (ص) فرمود: «به درستی از امت من قومی بر حق می خواند، تا اینکه عیسی بن مریم فرود آید».

فخر رازی در ذیل همان آیه از جبابی چنین نقل می کند: هذه الآية تدل على أنه لا يخلو زمان ألبتة عنن يقوم بالحق ويعمل به ويهدى إليه وأنهم لا يجتمعون في شي من الأزمنة على الباطل؛ این آیه دلالت دارد بر اینکه هیچ زمانی خالی از کسی نیست که قیام بر حق کرده و مردم را به آن هدایت کند، و آنان هرگز در طول زمان بر باطل اجماع نمی کنند. البته نتیجه رازی از این آیه و تمام آیاتی که دلالت بر عصمت امامان اهل بیت (ع) می کنند، عصمت اجماع امت اسلامی می باشد. نه عصمت فرد امام و ما به این مسأله در آیات بعدی بیشتر می پردازیم.

د. بررسی دلالت آیات «شهادت»

الف: (ویوم نبعث من کلّ أمة شهيدا ثمّ لا يؤذن للذین کفروا ولا هم يستعتبون)؛ (به یاد خلق آور) روزی را که (در قیامت) ما از هرامتی شاهی برانگیزیم، آن گاه به کافران اجازه سخن و اعتذار داده نشود و نه توبه و انابه و عذری از آنان پذیرند. **ب:** (فکیف إذا جئنا من کلّ أمة بشهید، وجئنا بک علی هؤلاء شهیدا)؛ ما از هر امتی شاهی بیاوریم، و تو را هم شهید بر اینان بیاوریم.

ج: (ویوم نبعث فی کلّ أمة شهیدا علیهم من أنفسهم وجئنا بک شهیدا علی هؤلاء)؛ و روزی باشد که از هرامتی شاهی از خودشان بر خودشان برانگیزیم و تو را بیاوریم تا بر آنان شهادت دهی.

آیات کریمه در بیان چگونگی و سرگذشت روز قیامت است و دلالت می کند بر این که خداوند در هرامتی یک نفر را مبعوث می کند، و این بعث، به معنای زنده کردن مردگان برای حساب نیست؛ بلکه بعثی است بعد از آن مرحله، و اگر مبعوث هرامتی را از خود آن امت قرار داد، برای این است که حجت تمام تر و قاطع تر باشد و عذری باقی نگذارد، و این معنا از سیاق استفاده می شود و مفسران هم آن را ذکر کرده اند. همچنین در آیات مذکور، مراد از «شهداء» که خدا هر یک را از یک امتی برای گواهی دادن بر اعمال آن امت مبعوث می کند، فقط شامل انبیا (ع) نمی باشد، بلکه تمام معصومین را در بر می گیرد و حتی در بعضی آیات، شهدا در برابر انبیا (ع) هم آمده است. (وأشرق الأرض بنور ربّها ووضع الكتاب وجیء بالنبیین والشهداء)؛ و زمین (در آن روز) به نور پروردگارش روشن می شود، و نامه های اعمال را پیش می نهند و پیامبران و گواهان را حاضر می سازند.

دلیل دیگری که شهدا فقط شامل انبیا (ع) نمی شود، آیاتی هستند که دلالت می کنند بر اینکه شاهد هرامت باید زنده و معاصر آن امت باشد؛ مانند آیه ای که از زبان حضرت عیسی (ع) چنین نقل می کند: (وکنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم فلما توفّیتی کنت أنت الرقیب علیهم وأنت علی کلّ شیء شهید) و من تا در میانشان بودم، شاهد عقیده شان بودم و چون روح مرا گرفتی، تو خود مراقب عقیده شان گشتی و تو بر هر چیزی آگاهی.

فخر رازی در تفسیر آیات شهادت چنین می گوید: وثبت أيضا أنه لا بد في كل زمان بعد زمان الرسول من الشهيد؛ فحصل من هذا أن عصرا من الإعصار لا يخلو من شهيد على الناس وذلك الشهيد لا بد وأن يكون غير جائز الخطأ، وإلا لافتقر إلى شهيد آخر ويمتد ذلك إلى غير النهاية وذلك باطل؛ فثبت أنه لا بد في كل عصر من أقوام تقوم الحجة بقولهم وذلك يقتضى أن يكون إجماع الأمة حجة؛ برای ما ثابت شد که بعد از رسول، هیچ عصری از اعصار خالی از شاهد وگواهی بر مردم نیست واین شاهد وگواه، باید جائز الخطا نباشد وگرنه او هم نیاز به شاهد وگواه دیگری دارد، واین امر به صورت تسلسل تا بی نهایت ادامه خواهد یافت، واین تسلسل باطل است. بنابراین، در هر عصری باید جمعیتی باشند که گفتارشان حجت باشد واین راهی ندارد جز اینکه بگوئیم اجماع امت، حجت است. البته با توجه به اینکه قرآن کریم می گوید: برای هرامتی یک گواه از جنس آنها قرار دادیم؛ نه اینکه مجموع امت برای فرد فرد امت، حجت وگواه است، بطلان نتیجهء جناب رازی معلوم می شود. بنابراین باید در هر زمانی شاهی از هرامتی بر اعمال امت خویش باشد، واین غیر از امام معصوم(ع) کسی دیگر نیست.

هدف از شهادت

آنچه از آیات مذکور استفاده می شود، این است که پروردگار عالم از هرگروهی از مردم در دنیا، شاهد زنده ای بر آنها گمارده است، تا اینکه بر سرائر عقیده، ایمان و کفر و اعمال صالحه و ناسزا و نیک و بد آن مردم شهادت وگواهی داشته ودر روز قیامت در پیشگاه کبریایی در مورد اعمال آنان شهادت دهند و امکان رد آنها از سوی مجرمین نماند.

علامه طباطبایی در این مورد چنین می نویسد: این اصلی است که مقتضای آن این است که میان این حجت ها و اجزا و نتایجش روابطی حقیقی و روشن باشد: به طوری که عقل مجبور به اذعان و قبول آن گردد و برای هیچ انسانی که دارای شعور فطری است، مجال رد آن و شک و تردید در آن باقی نماند.

اشکال: آیا با وجود علم بی پایان خدا، نیازی به وجود شهید وگواه دیگری هست؟

پاسخ: با توجه به یک نکته، جواب اشکال فوق روشن می شود، وآن نکته این است که مسئلهء شهادت غالبا جنبه روانی دارد؛ یعنی انسان هر قدر مراقبین وگواهان بیشتری در برابر خود ببیند، بیشتر حساب کار خود را می رسد و حداقل از شرمساری ورسوایی در میان افراد فزون تری نگران می شود؛ به خصوص که گواهان مردمی، بزرگ و عالی مقام باشند؛ مانند امامان معصوم(ع) و فرشتگان.

رابطه شهادت با علم و عصمت

لازمه شهادت، عبارت است از موهبت نیروی احاطهء معنوی و تصرف باطنی و آگاهی بر سرائر اعمال قلبی و جوارحی مردم؛ زیرا گواهی کسی نزد خدا مورد قبول خدا خواهد بود که با علم ازلی او مخالف نباشد، یا به تعبیر دیگر، دارای عصمت باشد؛ به طوری که عقل مجبور به اذعان و قبول آن گردد، و برای هیچ انسانی که دارای شعور فطری است، مجال رد آن و شک و تردید در آن باقی نماند و معلوم است که حواس ظاهری ما و نیز قوای متعلق به آن حواس، تنها و تنها می تواند شکل ظاهری

اعمال را ببیند؛ نه آنچه که برای حسی ما معدوم و غایب است، و حقایق و باطن اعمال، و معانی نفسانی از کفر و ایمان و فوز و خسران و بالاخره هرآنچه که از حس آدمی پنهان است، در حالی که بنا بر اطلاق آیات شهادت، شاهدان بر تمام اعمال امت خود گواه می باشند و بدیهی است که این هرگز تحقق نخواهد یافت. جز به موهبت پروردگار که لازم وساطت در فیوضات تکوینی و منصب تعلیم و تربیت و تبلیغ احکام الهی است. بنابراین، واجب است شهادتی که در آن روز به امر خدای تعالی اقامه می گردد، متکی بر عصمت باشد. حتی در بعضی آیات هم مسئله شهادت از روی علم واقعی، با صراحت بیان شده است: (ولا یملک الذین یدعون من دونه الشفاعة، إلا من شهد بالحق وهم یعلمون) این خدایان دروغین که مشرکین به جای خدا می خوانند، مالک شفاعت نیستند؛ مگر آنها که به دین حق شهادت داده، عالم به کرده های خلق بوده باشند.

شاهدان امت اسلامی

با توجه به تفاسیر عامه در تفسیر مصداق «شهید»، می توان گفت که قریب به اتفاق مفسران اهل سنت معتقدند که شاهد این امت، نبی گرامی (ص) است. اما در روایات شیعی، تمام اهل بیت در زمان امامت خودشان شاهدان این امت می باشند و این گونه تفسیر، در واقع با معنای اصلی شهادت (شاهد و گواه شدن) و با هدف شهادت منطبق است. به روایات شیعه در این مورد توجه کنید: امام صادق (ع) در تفسیر (و یوم نبعث من کلّ أمة شهیدا) فرمود: برای هر زمانی و هر امتی امامی وجود دارد و هر امتی با امام خودشان مبعوث می شوند.

أبو حمزه ثمالی، از أبو جعفر (ع) در تفسیر همان آیه مذکور نقل می کند که حضرت فرمود: (نحن الشهود علی هذه الامه) ما شاهدان این امت هستیم.

منصور از حماد اللحام نقل می کند که امام صادق (ع) فرمود: (نحن واللّه نعلم ما فی السموات وما فی الأرض وما فی الجنة وما فی النار وما بین ذلك، قال: فبقيت أنظر اليه، فقال: يا حماد! ان ذلك في كتاب الله ثلاث مرات. قال: ثم تلا هذه الآية (و یوم نبعث فی کلّ أمة شهیدا علیهم من أنفسهم و جئنا بک شهیدا علی هؤلاء و نزلنا علیک الكتاب تبیاناً لكلّ شیء و هدی و رحمة و بشری للمسلمین)؛ قسم به خدا ما هر چه در آسمان ها و زمین و بهشت و جهنم و بین اینها وجود دارد می دانیم. حماد می گوید: من داشتم به او نگاه می کردم، فرمود: ای حماد! این مسأله در کتاب خدا سه بار تکرار شده است. سپس این آیه را تلاوت کرد: (و یوم نبعث فی کلّ أمة شهیدا علیهم من أنفسهم)

ه: بررسی دلالت آیه «اولی الامر»

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید: (یا ایها الذین آمنوا أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و اولی الامر منکم)؛ خدا و رسول و صاحبان امری را که از میان خود شماست، اطاعت کنید. کلمه «اولی الامر» اسم جمع به معنای صاحبان نظر، رأی و امر بر جامعه بشر است که از جانب پروردگار تعیین شده اند.

ومفاد کلمه «منکم» در جملهء (وأولی الأمر منکم) آن است که اولی الامر از نوع شما مردم هستند؛ همچنان که در آیهء دیگری می خوانیم: (ربنا وابعث فیهم رسولا منهم یتلوا علیهم آیاتک)؛ (ابراهیم خلیل ع) از خداوند می خواهد) بارپروردگارا! پیامبری را از همین مردم بفرست که آیات قرآنی را بر آنان بخواند از سویی دیگر ما می دانیم که قرآن کریم کتابی است که اوامر و نواهی آن شامل تمام زمان ها و اعصار می باشد و آیات آن تا ابد تعطیل نمی شوند. بنابراین، وقتی که خدای متعال ما را به وسیله آیه مذکور به اطاعت از خود و اطاعت از رسول و اولوالامر می خواند، باید رسول یا اولوالامر در قید حیات باشند، تا با اطاعت از آنها (به خصوص در حوادثی که به مرور زمان واقع می شوند) از خدای کریم اطاعت کرده باشیم و در صورتی که رسول در قید حیات نباشد، اگر اولو الامر هم وجود خارجی نداشته باشند، آیه کریمه لغو و تعطیل می شود و این مسأله به دلیل محال بودن نقض غرض خداوند، غیر ممکن است. پس در هر عصری باید صاحب امر وجود داشته باشد که معنای آیه کریمه کاملاً محقق شود و با توجه به اینکه در قرآن کریم، رهبران و امامان به دو قسم تقسیم می شوند؛ یعنی ائمهء کفر و ضال (فقاتلوا ائمة الكفر) و ائمه هدایتگر (وجعلناهم ائمة یهدون بأمرن)، معلوم می شود که اولو الامر در آیه کریمه، همان امامان هدایتگر و معصوم هستند؛ نه رهبران و فرمانداران غیر معصوم.

مصادیق اولو الامر

درباره مصادیق اولو الامر، میان شیعه و سنی و میان خود علمای اهل سنت اختلاف است. شیعه، اهل بیت (ع) و ائمه دوازده گانه خود را مصداق اولو الامر می داند و عصمت را برای آنان امری لازم می شمارد. در میان اهل تسنن در مصداق اولو الامر اختلاف شده است.

اولو الامر در روایات

مطابق روایات متواتر شیعه و نیز بنابر برخی از روایات اهل سنت، مراد از «اولو الامر» در آیه مورد بحث، ائمه اهل بیت (ع) هستند و ما بعضی از آن روایات را ذکر می کنیم.

حاکم حسکانی با سند خود از امام علی (ع) از رسول خدا (ص) نقل کرده که فرمود: «شریکان من کسانی هستند که خدای متعال اطاعتشان را مقرون با اطاعت خود و با اطاعت من آورده است.

علامه طباطبایی در تفسیر خویش بعد از ذکر بعضی از روایات در مورد اولو الامر، این گونه می فرماید: و در این میان، از طرق شیعه و سنی روایات دیگری نیز هست، و در آن روایات، امامت یک یک ائمه با اسامیشان ذکر شده است، اگر خواننده عزیز بخواهد به همه آن روایات واقف گردد، باید به کتاب ینابیع الموده، غایة المرام بحرانی و غیر این دو مراجعه نماید.

مثلاً قندوزی در مورد امامان (ع) چنین می نویسد: بعضی از محققان گفته اند: احادیثی که دلالت می کنند بر اینکه جانشینان پیامبر (ص) دوازده نفرند، از طرق مختلف نقل شده و مشهور است و با گذشت زمان معلوم شد که مقصود پیامبر (ص) از

این سخن خویش، امامان دوازده گانه از اهل بیت و عترت او هستند؛ زیرا نمی توان این حدیث را بر خلفای نخستین از اصحابش حمل کرد؛ به خاطر اینکه تعداد آنها از دوازده نفر کمتر است.

و. بررسی دلالت آیه «صادقین»

(یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقین)؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! از خداوند پروا کنید و با صادقان باشید. خدای متعال در این آیه به تمام مؤمنان تا روز قیامت، نخست دستور به تقوا و سپس دستور به همراه بودن با صادقین را می دهد؛ چنان که مؤمنین باید در هر عصری که هستند تقوا را رعایت کنند؛ همچنین باید در هر زمانی، «صادقین» را همراهی کنند و لازمه این معنا آن است که در هر زمانی باید «صادقین» وجود داشته باشند. البته صادقینی که به عنوان گروهی خاص مطرح شده اند؛ چنان که می بینیم، گفته نشده است: کونوا من الصادقین؛ از صادقین باشید؛ بلکه آیه فرموده است. (کونوا مع الصادقین) با صادقین باشید.

اما برای شناخت آن گروه خاص نیاز به بحث داریم و بهترین راه برای شناخت آنها مراجعه به خود قرآن کریم است که در آیات متعددی «صادقین» را معرفی کرده است.

در سوره حجرات درباره «صادقین» می خوانیم: (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ)؛ مؤمنان واقعی تنها؛ آن کسان اند که به خدا و رسول او ایمان آوردند، سپس هیچ گاه شک و ریبی به دل ندادند و در راه خدا با مال و جانشان جهاد کردند. اینان به حقیقت راستگو هستند. از مجموع آیات نتیجه می گیریم که «صادقین» کسانی هستند که با وجود همه مشکلات، تعهدات خود را در برابر ایمان به پروردگار به خوبی انجام می دهند، و جز رضای خدا و یاری پیامبر (ص) هدفی ندارند؛ نه تردیدی به خود راه می دهند، نه عقب نشینی می کنند و نه از انبوه مشکلات می هراسند.

منظور از «صادقین» در آیه مورد بحث به دو دلیل «صادقین» در آیه مورد بحث ما (کونوا مع الصادقین)، فقط شامل امامان معصوم (ع) می شود:

۱. عنوان «صادقین» در آیه کریمه مطلق و بدون قید است؛ که شامل جمیع مراتب صدق می باشد؛ به طوری که شئون وجودی و صفات آنها صدق محض باشد و در کمون آنها صدق عقیده و صدق خلقی به طور فعلیت نهاده شده و شائبه کذب و تزلزل و بطلان در آنان نباشد؛ چراکه اگر حتی در یک مرتبه کاذب باشند، متابعت آنها حرام است، نه واجب، به یقین دستور پیروی و همگامی بدون قید و شرط از غیر معصوم از سوی خداوند حکیم محال است و این خود دلیل بر آن است که این گروه باید معصوم باشند. پس این حقیقت منطبق نمی شود؛ جز بر رسول اکرم (ص) و اوصیای صادق او که پروردگار به آنها طهارت و عصمت و وجودی و صدق ذاتی موهبت فرموده و آنها را صادق محض قرار داده است و بدیهی است که از طریق اکتساب هرگز نمی توان به صدق ذاتی متصف شد.

۲. اخبار بسیاری، از طرق عامه و خاصه وجود دارد که در آنها با عبارات مختلف، «صادقین» تنها به امامان اهل بیت (ع) تفسیر شده است.

پس از ارائه تفصیلی دکتر اسداف، ناقد اول حجت الاسلام شعبان داداشی در مقام طرح برخی اشکالات به بیان مطالب زیر پرداخت:

- ادله نقلیه طرح شده در متن مقاله؛ اصلاً با عنوان مقاله («ضرورت وجود دائمی امام در منابع فریقین») همخوانی ندارد.
- در گام اول، می بایست از ادله عقلی در جهت اثبات ضرورت وجود امام بهره می جست؛ و از دلایل نقلی، به عنوان مؤید آنها بهره می برد.
- شایسته این بود که محقق محترم در مقدمه مقاله، به مباحثی همچون بحث «مفهوم امام» و... به پردازد؛ تا محور نزاع مشخص و منقح شود؛ زیرا امامتی که طایفه خاصه (شیعیان) از آن دفاع می نمایند غیر از امامتی است که طایفه عامه (اهل سنت) بدان اعتراف نموده اند.
- عدم همخوانی بین محتوای چکیده با محتوای مقاله.
- عدم ذکر واژگان کلیدی در چکیده مقاله.
- مناسب نبودن محتوای مقاله با عنوان مقاله.
- مراد از کلمه «أئمه» در آیه هدایت، امامت به معنی مصطلح و مورد نزاع نمی باشد.
- علمای عامه، به عصمت امت و جمع «أهل حلّ و عقد»، باور دارند و به عصمت ائمه هدی (ع) باور ندارند.
- آنچه که از آیات و روایات در جهت اثبات ضرورت وجود امام در همه زمانها و مکانها بدانها استناد شده است برای اثبات مآعا کافی نیست.

محتوای تفصیلی نقدهای ایشان، به پیوست تقدیم می شود.

در ادامه جلسه، نوبت به ارائه مطالب و نقد ناقد دوم رسید که حجت الاسلام دکتر عزالدین رضانزاد ضمن تمجید مطلب ارائه شده و اهمیت مقاله و ضرورت پرداختن به این مسئله، به موارد زیر پرداختند:

- عدم ارائه تبیینی مناسب از مدعای اصلی مقاله؛ با توجه به اینکه دیدگاه شیعه و اهل سنت در تعریف از مفهوم اصطلاحی «امام» متفاوت است؛ شایسته این است که در مقدمه، مقصود از «امام» در عنوان مقاله، منقح شود؛ و در خلال آن بطور شفاف بیان شود: کدام امام، وجودش در همه زمانها ضرورت دارد؟؛ به سخن دیگر: منظور از

«امام» در عبارت «ضرورت وجود امام» چیست؟ آیا مراد از آن، امام معصوم است؟؛ و یا حجت؟؛ و یا هدایتگر مطلق؟؛ و یا هدایتگر نسبی؟

● با توجه به اینکه محقق محترم در طرح نامه کرسی خویش آورده است: «ذات امام...»؛ سؤال بنده این است: آیا دانشوران اهل سنت در متون حدیثی و غیر حدیثی خود، چنین امامی را باور دارند؟؛ از همه گذشته: آیا چنین امامی (= امام به عنوان حجت الهی) حتما باید «شخص» باشد و یا عقل هم می تواند مصداقی از آن باشد؟؛ و اگر حتما باید «فرد» باشد؛ مقصود از امام، همان شخصیتی است که شیعیان بدان باور دارند و یا مراد از آن می تواند همانی باشد که اهل سنت می گویند؟

● محقق محترم با تکیه بر مفاد آیه «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» و...؛ از «هادی» و «نذیر» بودن «امام» سخن به میان آورد؛ اکنون این پرسش ها شکل می گیرد: آیا منظور، هدایت باطنی است؟؛ آیا امام مورد نظر محقق محترم، در تمامی ازمنه گذشته وجود داشته است؟

● محقق محترم با استناد به آیات «شهادت» (آیات حاکی از شاهد و گواه بودن امام)، بر این نکته تصریح نموده است که امام باید زنده باشد؛ سوال این است آیا این مشروط به حضور هست یا نه؟ اگر بگوئید: حضور شرط هست؛ پس شهادت امام غایب چگونه توجیه می شود؟ و اگر مشروط به حضور نیست خب اولاً: خود عیسی (ع) زنده هست و می تواند شاهد باشد؛ پس دیگر نیازی به وجود امام زمان (ع) نمی باشد. ثانیاً: بر اساس روایات، ارواح انبیاء الهی و ... در این عالم تاثیر گذار هستند پس بازهم نیازی به وجود امام زمان (ع) نمی باشد.

● محقق محترم با تکیه بر پاره ای از روایات مذکور در متون حدیثی اهل سنت چنین نتیجه گرفته است که مولفان این کتابها نیز، به ضرورت وجود امام باور دارند؛ سخن ما این است که امام مورد نظر آنها غیر از امام مورد قبول در نزد این دانشوران می باشد و...؛

● محقق محترم مدعی شد که میخواهد مسئله ضرورت وجود امام را با استفاده از منابع فریقین بویژه اهل سنت به اثبات برساند ولی عملاً از چند منبع محدود از اهل سنت عباراتی را نقل نموده است تازه همین عبارات هم ربطی به مدعای ایشان ندارد و...

در انتهای جلسه نیز ضمن طرح پرسش های حضار و سایر مطالب طرح شده توسط ناقدین، ارائه دهنده به انتقادات و سؤالات پاسخ داده و با جمع بندی مدیر کرسی، جلسه با ذکر صلوات بر محمد و آل طاهرینش به پایان رسید.